

انقلابهای پیرامونی

از دیدگاه نظریه نظام جهانی

○ مترجم: محمود شهابی

● نویسنده: دیوید کووالفسکی استادیار علوم سیاسی - دانشگاه آلفرد

■ منبع: Comparative Political Studies, Vol. 24, April 1991.

مقدمه مترجم:

مناسبات متقابل سیاسی و اقتصادی مرکز با پیرامون علت اصلی توسعه یافتگی در مرکز و توسعه نیافتگی در پیرامون محسوب می شود. فرضیه اصلی نظریه نظام جهانی آنست که اقتصاد جهانی را باید بعنوان يك كل مطالعه کرد. مطالعه تحول اجتماعی در هر يك از مؤلفه های نظام (یعنی ملتها، دولتها، مناطق، گروههای قومی، طبقات) را باید با قرار دادن آن مؤلفه در درون نظام شروع کرد. مؤلفه ای که معمولاً مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد، «دولت» است. بنابراین، نظریه نظام جهانی دودستور کار در برنامه های تحقیقاتی خود دارد: از یکطرف بررسی پیامدهای تحولات پویا در مؤلفه های خود (مثلاً دولتها) برای تکامل نظام و نیز جایابی مؤلفه های مختلف در درون نظام، و از طرف دیگر بررسی پیامدهای تحولات پویا در نظام جهانی برای شناخت پویایی های درونی و ساختار اجتماعی مؤلفه های گوناگون خود.

سنجش و تبیین نظام و نیز تبیین رابطه نظام با اجزای آن، از جمله مسائل بحث برانگیز در نظریه نظام جهانی است که بر دو مسئله اصلی متمرکز است: ۱- تا چه اندازه و چگونه توسعه نیافتگی در پیرامون برای توسعه یافتگی در مرکز لازم و ضرور است؟ ۲- آیا عوامل بازار (عوامل برونزا) عامل اصلی تحول اند یا عوامل مربوط به ساخت اجتماعی (عوامل درونزا)، بویژه طبقه؟

در مقاله حاضر انقلابات پیرامونی از دیدگاه نظریه سیستم جهانی بررسی شده اند. مفروضات نظری در خصوص روندها و دوره های سکولار در مورد فعالیت و موفقیت انقلابی آزمون شده اند. براساس نتایج این مطالعه، انقلابات پیرامونی با روندها و همچنین با ریتم های نظام جهانی در ارتباط می باشند. این روندها عبارتند از چرخه رهبری جهانی و تولید اقتصادی جهانی موسوم به امواج «کندراتیف». هرچند يك روند صعودی در فعالیت انقلابی مشهود می باشد اما چنین روندی در خصوص موفقیت انقلابی مشاهده نشده است. براساس نتایج این مطالعه، فعالیت انقلابی در طول اوج گرفتن امواج «کندراتیف» افزایش می یابد و موفقیت انقلابی نیز عموماً در مرحله تمرکززدایی از چرخه رهبری جهانی رخ می دهد. این مقاله نهایتاً به استلزامات یافته های مطالعه حاضر برای ثبات نظام جهانی می پردازد.

نظریه نظام جهانی در اوایل دهه ۱۹۷۰ توسط «امانوئل والرشتاین» به منظور تبیین خاستگاههای سرمایه داری، انقلاب صنعتی و ارتباط پیچیده و متقابل جهانهای اول، دوم و سوم مطرح شد. تحقیقات چند رشته ای مبتنی بر نظریه نظام جهانی، عموماً بر مطالعه تاریخی تکوین نظام جهانی و فرآیندهای مرتبط با آن متمرکز می باشد.

نظام جهانی مدرن در حدود ۵۰۰ سال قبل در اروپای غربی شکل گرفت (الرشتاین ۱۹۷۹). این نظام مبتنی بر شبکه های تجاری سرمایه دارانه ای بود که قلمرو دولتها را توسعه می داد. از این رو، آن را اقتصاد سرمایه داری جهانی خوانده اند. انگیزه انباشت بیشتر سرمایه موجب تشدید رقابت در میان نیروهای مولد سرمایه داری در عرصه نیروی کار، مواد خام و بازار مصرف شد. افزایش و کاهش رقابت در جریان «بحران های مکرر اضافه تولید» موجب ادغام بخش های مختلف جهان در اقتصاد نابرابر جهانی شد و این گسترش نابرابر سبب تقسیم جهان به سه نوع جامعه مرتبط به هم گردید. الف: جوامع مرکز یا هسته ای که دارای مشخصات زیراند: ۱- تخصص در تولید و توزیع صنعتی ۲- داشتن دولتهای نسبتاً قدرتمند ۳- دارا بودن يك بورژوازی نیرومند. ۴- وجود طبقه عظیمی از کارگران مزدبگیر ۵- دخالت و درگیری زیاد در امور جوامع غیر مرکز.

ب: نوع دیگر جوامع عبارتند از جوامع پیرامونی که ویژگی های زیر را دارند: ۱- تمرکز روی تولید مواد خام ۲- داشتن دولتهای ضعیف ۳- داشتن يك بورژوازی ضعیف ۴- وجود طبقه عظیمی از دهقانان ۵- تأثیرپذیری شدید از جوامع مرکز.

ج: نوع سوم جوامع را جوامع نیمه پیرامونی تشکیل می دهند که هم ویژگی های جوامع مرکز و هم پیرامونی را با هم دارا هستند. این جوامع، در واقع جوامع پیرامونی در حال رشد یا جوامع هسته ای در حال افول می باشند. جوامع نیمه پیرامونی با جلوگیری از دو قطبی شدن جهان به مرکز و پیرامون، موجب تثبیت نظام می شوند. بر طبق دیدگاه نظام جهانی،

● نظام جهانی مدرن در حدود پانصد سال پیش در اروپای غربی شکل گرفت و مبتنی بر شبکه‌های تجاری سرمایه‌دارانه‌ای بود که قلمرو دولتها را توسعه می‌داد.

● براساس تجربیات حاصل از روند رهبری جهانی در پانصد سال گذشته، رهبری نظام جهانی هر ۸۰ تا ۱۲۰ سال یکبار متحول می‌شود و سربرآوردن «ناسیونالیسم‌های حق طلب»، بیانگر کاهش مشروعیت رهبری جهانی است.

● گرچه تاکنون انقلابها عموماً در قالب مطالعات موردی غیر تاریخی و با تأکید بر عوامل علی درون‌زا مورد بررسی قرار گرفته، اما امروزه گرایشی فزاینده در میان پژوهشگران پدید آمده که با رویکردی تطبیقی و «درزمانی» به انقلابها بنگرند و توجه بیشتری به متغیرهای برون‌زا و بزرگ مقیاس مبدول دارند.

عینی انقلاب بیشتر از یک نقشینه‌بندی تاریخی تبعیت می‌کند. نظریه نظام جهانی بر آن است که شماری از روندهای سکولار منبث از مرکز درخصوص انباشت سرمایه منجر به رشد و تقویت انقلاب در پیرامون می‌شود. این روندها عبارت است از: گسترش جغرافیایی، کالایی کردن، پرولترپروری، تمرکز سرمایه و شهرنشینی.

توسعه و گسترش جغرافیایی الگوهای مانوس زندگی را در هم می‌شکند و باعث تضعیف مناسبات اقتدارآمیز سنتی می‌شود. همزمان با گرایش فزاینده نخبگان به سوی بازار وسیعتر جهانی، تمهیدات متقابل بین نخبگان محلی و افراد غیر نخبه (شهروندان) نیز رو به زوال می‌رود. اعمال مالکیت غیابی توسط پیرامون و سرمایه‌گذاری‌های مرکز در پیرامون موجب کاهش احساس مسئولیت در قبال رفاه حال افراد غیر نخبه می‌شود. نخبگان محلی به صورت یک جناح میانی بین کمرادورهای (وابستگان) متصل به مرکز و ناسیونالیستهای محلی قرار می‌گیرند. رژیم‌های سیاسی تضعیف می‌شوند درحالی که مقاومت همچنان به رشد خود ادامه می‌دهد («اداس» ۱۹۸۸، «پورک» ۱۹۸۸، «کرکولیت» ۱۹۷۹ و «سیلور» ۱۹۸۹).

روند کالایی شدن نیز زمین و کار را تبدیل به اشیایی دم‌دست برای عقد قرارداد می‌نماید. قراردادهایی که شرایط آنها را بازارهای جهانی تعیین می‌کند نه نیازهای محلی. بویژه تبدیل کشاورزی معیشتی به کشاورزی تجاری (نقدی) به منظور صادرات باعث گرسنگی و نارضایتی مردم می‌شود («هاپکینز» و «والرشتاین» ۱۹۸۷، «ولف» ۱۹۶۸).

پرولترپروری، تأمین نیازهای اساسی توسط نیروی کار پیرامون را با مشکل مواجه می‌سازد. «مک گوان» و «کردان» (۱۹۸۱) به این نتیجه رسیده‌اند که از سال ۱۸۰۰ میلادی، نرخ دم‌افزون استثمار در نظام سرمایه‌داری جهانی باعث رفاه و بهبود در کشورهای مرکز و فقر نسبی در کشورهای پیرامون شده است. هر قدر زمین و سایر منابع درآمد در خدمت رفع نیازهای مرکز قرار می‌گیرد، راههای جایگزین برای تأمین درآمد نیز بیش از پیش تنگتر و محدودتر می‌شود («هاپکینز» و «والرشتاین» ۱۹۸۷). این فرآیند همراه است با منازعات خونین سیاسی («دوبوفسکی» ۱۹۸۳، «والرشتاین» ۱۹۸۷).

تمرکز سرمایه باعث تشدید نابرابریها می‌شود و اصلاحات سیاسی را مشکل‌تر می‌سازد. واحدهای تجاری کوچک از رقابت با کارخانجات بزرگتر در مرکز (یا مرتبط با مرکز) عاجز می‌مانند. این نابرابریها نیز با خشونت‌های سیاسی همراه می‌شود («لاندن» و «روبینسون» ۱۹۸۹).

■ گرچه تاکنون انقلابات عموماً در قالب مطالعات موردی غیر تاریخی و با تأکید بر عوامل علی درون‌زا مورد بررسی قرار می‌گرفته‌اند، اما اینک گرایش فزاینده در میان محققین پدید آمده که با رویکردی تطبیقی و «درزمانی» به انقلابات نگرسته و توجه بیشتری نسبت به متغیرهای برون‌زا و بزرگ مقیاس مبدول دارند. روز بروز بر تعداد مطالعاتی که انقلابات را در درون یک چارچوب زمانی - مکانی وسیعتر مورد بررسی قرار می‌دهند افزوده می‌شود. (از جمله مطالعات «داف» و «مک کامان» ۱۹۷۶، «فلانیگان» و «فولگل مان» ۱۹۷۰، «دی سیندر» ۱۹۷۸). نبردهای طبقاتی در درون یک جامعه را تنها با توجه به ساختارهای بزرگتر می‌توان درک کرد. («پوسول» ۱۹۸۵، «کیک» ۱۹۸۰، «والرشتاین» ۱۹۷۶). انقلاب را نباید صرفاً در زمینه وبستر یک جامعه معین دید، بلکه باید آن را همچون یک پدیده تاریخی مرتبط با سیستم جهانی تلقی نمود (هرماسی ۱۹۷۶).

مطالعه حاضر به بررسی قضایایی درخصوص «انقلاب‌گرایی» در «پیرامون» می‌پردازد، قضایایی که رویکردشان به ساختمان‌داری تاریخی - جهانی، از منطق نظام جهانی و رویکردهای مرتبط با آن پیروی می‌کند. این مطالعه بطور خاص به طراحی و آزمون فرضیاتی درخصوص روندهای سکولار و «آهنگ دوری» فعالیت و موفقیت انقلابی در دو قرن گذشته نظام جهانی می‌پردازد. هدف از این مطالعه، نشان دادن بویایی‌های ساختاری - جهانی در گستره‌ای وسیع است تا اگر سودمندی این روش اثبات شد، در تحقیقات آینده از آن استفاده شود.

بدلیل تنگی مجال، این بررسی از پرداختن به ویژگی‌های تاریخی ملموس و مشخص و نیز اثرات عامل انسانی اجتناب، آن را به مطالعات وسیعتر واگذار می‌کند. در عوض، این مطالعه پارامترهای بزرگ مقیاسی را توصیف می‌کند که حوادث تاریخی و تصمیمات انسانی در قالب آن روی می‌دهد.

انقلاب پیرامونی و ساخت نظام جهانی:

طرفداران دیدگاه نظام جهانی در پیشنهاد خود یعنی در نظر گرفتن الگویی تاریخی - جهانی برای انقلابات در کشورهای سرمایه‌داری توسعه نیافته یا پیرامونی بسیار خوش‌بین و لفاظند. پیشرفت کشورهای توسعه یافته یا مرکز در جهت انباشت سرمایه، مستلزم وجود ساختارهای سیاسی ضعیف در پیرامون می‌باشد. این کشورها در درون چارچوب جهانی تولید سرمایه‌دارانه به دنبال سود خود هستند («چیس - دان» ۱۹۸۱، «والرشتاین» ۱۹۸۷). ضعف شدید دولت‌های پیرامونی گرچه تأمین‌کننده منافع کوتاه مدت نخبگان مرکز است، اما در بلندمدت منجر به تحریک جنبش‌های انقلابی می‌شود («گولک» ۱۹۷۴). اقتصادهای پیرامونی عمدتاً تحت تأثیر بویایی متروپل‌های (مرکزهای) خود می‌باشند. اعطای استقلال صوری به کشورهای پیرامونی نتوانسته است موجب افزایش رفاه شهروندان پیرامون گردد. نخبگان پیرامون هنوز به سخاوت و گشاده‌دستی کشورهای مرکز متکی‌اند و تحت تأثیر انواع مختلفی از کنترل‌ها و نظارت‌های آنان قرار دارند («گالتونگ» ۱۹۷۱). صرف ورود به درون نظام دولتهای ملی، نخبگان کشورهای مرکز را قادر ساخته که از زیر بار مسئولیت در قبال توسعه نیافتگی شانه خالی کنند و آن را به همتایان پیرامونی خود واگذارند. بخشی از مطالعات انجام شده، این وابستگی‌های ساختاری پیرامون به مرکز را با وقوع خشونت‌های سیاسی در آنها مرتبط می‌دانند («برن شیر» ۱۹۸۰، «پوسول» ۱۹۸۵). بسیاری از انقلابات پیرامونی برحسب ایدئولوژی و آماج فیزیکی خشونت سیاسی، دارای یک بُعد قوی ضد مرکز است. مداخله مرکز در انقلابات پیرامونی و مقاومت سرسختانه انقلابیون در برابر چنین مداخلاتی، نشان دهنده آنست که چگونه فرآیندهای انقلابی می‌تواند هم علت و هم معلول تصمیمات مرکز باشد.

روندهای سکولار نظام جهانی:

درحالی که این ساختار سلطه‌گری - سلطه‌پذیری در روابط مرکز - پیرامون شرایط و زمینه‌های پایداری را برای انقلاب به وجود آورده است، ظهور و بروز

شهرنشینی هم لایه‌های ستمدیده و محروم اجتماع را گرد هم جمع می‌کند. شهرنشینی، استحصال ارزش افزوده از طریق مکانیسم‌های اقتصادی تحت سلطه مرکز را نمایان‌تر می‌سازد. افراد عادی در چنین محیطی توانایی بیشتری در ایجاد ارتباط بین خود پیدا می‌کنند و آگاهی سیاسی‌شان را بالا می‌برند. هرچند سطوح آموزشی آنقدر ارتقاء یافته که بتواند نیاز مرکز به نیروی کار ماهر را در صنایع کهنه و فرسوده منتقل شده به پیرامون تأمین کند، اما میزان رفاه از ملازمت و همراهی و هماهنگی با این تحول بازمانده است («برن شیر» و «چیس - دان» ۱۹۸۵). این شرایط و اوضاع و احوال به کاهش تمکین مردم در برابر نخبگان سیاسی و افزایش خواستها و توقعات آنها در جهت تجدید ساختار منجر شده است. گروه‌های بی‌بهره و تهیدست در چنین شرایطی به راحتی نیروهای خود را بر ضد ساختارهای موجود قدرت سازماندهی می‌کنند؛ آنها اینک برای شورش، آماده‌تر و تواناترند («کوتکیندو» و «والرشتاین» ۱۹۷۶، «والرشتاین» ۱۹۷۹ و ۱۹۸۸).

نظریه پردازان نظام جهانی با صراحت تمام روند سکولار انقلاب پیرامونی را مطابق و مقتضای فرآیندهای انباشت سرمایه منبعث از مرکز می‌دانند («روبینسون» ۱۹۸۱). «والرشتاین» (۱۹۸۲) مدعی است که تقویت بنیه شبکه جهانی جنبش‌های ضد سیستمی دوشادوش تشدید و تعمیق بی‌وقفه اقتصاد جهانی سرمایه‌داری حرکت می‌کند. انقلاب یک فرآیند تراکمی است زیرا تناقضات در حال افزایش می‌باشد («والرشتاین» ۱۹۷۸ و ۱۹۸۲). بنابراین، هرگونه اقدام منطقی در جهت تقویت نیروهای ضد سیستم منتج به یک منحنی خطی رو به بالا می‌شود («والرشتاین» ۱۹۷۹).

آهنگ نظام جهانی:

با این وجود، در درون همین روند سکولار انقلابی، بنظر می‌رسد حرکات منظمی نیز وجود داشته باشد. مطالعات اخیر در مورد جنبش‌های اعتراض آمیز، برخصلت «موج مانند» این جنبش‌ها تأکید می‌کند. بعنوان مثال، «تارو» این نظر را مطرح ساخت که تحول در رژیم‌های بین‌المللی نقش مهمی در تحریک دوره‌های اعتراض آمیز بازی می‌کند. آهنگ انقلابی در کشورهای پیرامونی با تحول در مناسبات قدرت و بهبود اقتصادی در کشورهای مرکز همخوانی و تطابق دارد. اگر روند انباشت سرمایه را مسئول روند انقلاب‌گرایی بدانیم، نتیجتاً بحرانهای ساختاری می‌بایست به تغییر و تحولات دوره‌ای در درون این روند منتج شود («کرونین» ۱۹۷۹). دقیقتر بگوئیم، انقلاب پیرامونی هم باید با دور یا چرخه رهبری جهانی روابط کشورهای مرکز با مرکز تغییر کند و هم با امواج بلند تولید اقتصادی جهانی موسوم به «کندراتیف» (امواج K) و هم با دوره‌های خشونت سیاسی میان کشورهای مرکز.

براساس تجربیات حاصل از روند رهبری جهانی در پانصد سال گذشته، رهبری نظام جهانی هر ۸۰ تا ۱۲۰ سال یکبار براساس الگوی زیر متحول می‌شود:

ابتدا یک قدرت واحد در میان کشورهای مرکز از برتری آشکار نظامی، اقتصادی و سیاسی برخوردار می‌شود (مرحله رهبری جهانی)؛ اما به تدریج سایر کشورهای مرکز، مشروعیت رهبر جهانی را مورد تردید قرار می‌دهند (مرحله مشروعیت‌زدایی). نهایتاً قدرت در بین دیگر کشورهای مرکز توزیع می‌شود و برخی از آنها به هم‌آوردطلبی‌های نظامی در برابر رهبر جهانی کشیده می‌شوند (مرحله تمرکززدایی).

آنگاه مسئله استیلای جهانی (هژمونی) به سمت میدان‌های جنگ پیش می‌رود (مرحله جنگ جهانی) و از درون آن رهبر جدید جهانی سربرمی‌آورد («مدلسکی» ۱۹۷۸، «تامسون» و «راسل» ۱۹۸۶).

در دوران اعمال بلامنازع قدرت توسط رهبر جهانی، انقلاب‌گرایی پیرامون رو به ضعف می‌گذارد. رهبر مسلط جهان هم از قدرت برتر و هم از اقتدار کافی برای دستیابی به قیومیت نظام جهانی برخوردار است. این امر راه را بر هرگونه هم‌آوردطلبی نظامی و ایدئولوژیک کشورهای مرکز و پیرامون در برابر نظم

جهانی می‌بندد. حاکمیت این رهبر بعنوان «محبوب» جدید نظام جهانی، عصر آرام و آسوده‌ای را نوید می‌دهد که در جریان آن رویکرد «انتظار و تماشای» در میان طبقات آزاده و ستمدیده تشویق می‌شود. کشورهای غیر مسلط مرکز که به مراتب از قدرت کمتری در مقایسه با رهبر جهانی برخوردارند چندان تمایلی به تحریک انقلابات پیرامونی بعنوان یک هم‌آوردطلبی غیر مستقیم در مقابل رهبر جهانی از خود نشان نمی‌دهند. یک وفاق عمومی در میان کشورهای مرکز در خصوص توانایی رهبر جهانی در جهت ارتقاء دو خیر عام و جهانی یعنی امنیت و رفاه به وجود می‌آید. کشورهای مرکز در برابر هم‌آوردطلبی‌های انقلابی از ناحیه کشورهای پیرامون جبهه متحدی را تشکیل می‌دهند.

با کاسته شدن از انحصار قدرت رهبر جهانی، مشروعیت آن در مرکز و پیرامون نیز رنگ می‌بازد. وعده و وعیدهای همگی نقش برآب می‌گردد. با نمودار شدن افت برتری ایدئولوژیک رهبر جهانی، گروه‌های ستمدیده کشورهای پیرامون از در اعتراض و مبارزه جویی وارد می‌شوند. بنیانگذاران ایدئولوژیک در برابر باورهای مرکز به مخالفت برمی‌خیزند («دراس» و «کیزر» ۱۹۸۸). در فضایی آکنده از مشروعیت‌زدایی از نخبگان، شورش‌های متعددی به نقطه اوج خود می‌رسد («تارو»). در چنین اوضاعی مشاهده شده که امواج شورش‌های ضد سیستمی با ناپایداری صف‌بندیها در درون نظام سیاسی و ابراز وجود گروه‌های حامی همراه شده است («آیزنگر» ۱۹۷۳). به نوشته «مدلسکی» (۱۹۸۳)، «ناسیونالیسم‌های حق طلب» روی دوم سکه فقدان مشروعیت رهبری جهانی است. هم‌آوردان و معارضه‌جویان مرکز نیز در راستای مخالفت با حاکمیت رهبر جهانی، شورش‌هایی را در «نقاط پیرامونی» تحت نفوذ خود به راه می‌اندازند. دست و بال رهبر جهانی برای کنترل ناآرامی‌های پیرامون نه تنها چندان باز نیست بلکه نسبت به دوره‌های پیشین محدودتر نیز می‌باشد («چیس - دان» ۱۹۷۸، «مدلسکی» ۱۹۷۸).

مرحله تمرکززدایی، مرحله طرد ساختارهای موجود اقتدار در نظام جهانی است («مدلسکی» ۱۹۷۹ و ۱۹۸۳). در میان کشورهای مرکز درخصوص اتخاذ سیاستهای ضد شورش در برابر جوامع پیرامون خود، چنددستگی پدید می‌آید. انقلابات موفق پیرامونی بیش از آن که به کشور مرکز مورد فاقشان ضربه بزنند، فرصتها و در واقع مزایایی را در اختیار سایر قدرتهای نوشکفته مرکز قرار می‌دهند تا وضع خود را در مقایسه با رهبر جهانی بهبود بخشند («چیس - دان» ۱۹۷۸، «چیس - دان» و «روبینسون» ۱۹۷۷).

کشورهای معارضه‌جوی مرکز به منظور ناکام گذاشتن تلاشهای ضد شورش رهبر جهانی در بازگرداندن اوضاع به نظم پیشین خود، نسبت به جذب و تحت‌الحماهی قرار دادن رژیم‌های جدید انقلابی در کشورهای پیرامون تشجیع می‌شوند («روزنو» ۱۹۶۴). رژیم‌های جدید پیرامونی اینک در صدور انقلاب خود و تهدید ثبات رژیم‌های پیرامونی مجاور، بعنوان وسیله‌ای ارزان در سیاست خارجی در مقابل تهدیدات ضد شورش از ناحیه «مرکز» توانا تر می‌شوند («اسکات» ۱۹۶۴). رهبر جهانی در جلوگیری از اثرگذاری انقلابات موفق بر جنبش‌های ضد سیستمی در سراسر کشورهای پیرامونی، از توان چندان پرخوردار نیست.

با غلتیدن نظام جهانی در مرحله جنگ جهانی، رژیم‌های مرکز با تشدید اقدامات دیپلماتیک و گسیل نیروهای نظامی، کنترل خود را بر کشورهای پیرامونی تقویت می‌کنند. رژیم‌های پیرامونی به جنگ بین «مرکزها» کشیده می‌شوند. رژیم‌های وابسته (کمبرادور) تحت عنوان متحدین جنگی به کشورهای مرکز ملحق می‌شوند و چنانکه در زمان جنگ معمولاً اتفاق می‌افتد، سرکوب و خفقان افزایش می‌یابد و فضای عمومی موجود برای ابراز مخالفت و ناخرسندی تنگ‌تر می‌شود. سربازگیری و نام‌نویسی برای کار اجباری به منظور انجام تلاشهای جنگی آغاز می‌گردد («ویکینز» ۱۹۸۶، «ولف» ۱۹۷۴). دوام انقلاب روزبروز کمتر و کمتر می‌شود اما گروه‌های ستمدیده پیرامونی هنوز دلایلی برای امیدواری به فرارسیدن ایام بهتر دارند و آن زمانی است که رهبر جهانی جدیدی از میان ویرانه‌های جنگ جهانی سربرآورد.

● **مداخله «مرکز» در انقلابهای پیرامونی و مقاومت سرسختانه انقلابیون در برابر چنین مداخلاتی نشان دهنده آن است که چگونه فرآیندهای انقلابی می‌تواند هم علت و هم معلول اقدامات مرکز باشد.**

● **برطبق نظریه «مدرنیزاسیون»، انقلابها حوادثی سیستماتیک و محدود به پیرامون نیست، بلکه پاسخ خاص هر کشور به مشکلات داخلی و درونزای خود می‌باشد؛ بنابراین، انقلابها مستقل از دیگر رویدادهای جهان شکل می‌گیرد.**

● **به اعتقاد طرفداران نظریه نظام جهانی، روند صعودی فعالیت‌های انقلابی، نشان دهنده آن است که در میان رفتن تدریجی «اساس» روابط مرکز-پیرامون و منعکس کننده رهایی کشورهای پیرامونی از فرآیندهای سیاسی - اقتصادی وارداتی از «مرکز» است.**

ساختارهای موجود اقتدار به فعالیت بپردازند، در دوره وفور و رونق این ساختارها زیر سؤال می‌رود؛ گذشته‌نگری جای خود را به آینده‌نگری می‌دهد («بومیان» ۱۹۷۹). نوآوری‌های ایدئولوژیک که توسط فعالان سیاسی خطر کننده و جوان مطرح می‌شود افزایش می‌یابد. از میان نظامیان جوان و خواهان ورود به عرصه سیاست است که انقلابیون جدید سربرمی‌آورند («تیلی» ۱۹۷۵).

نهایتاً، انقلاب در پیرامون قاعداً باید با انقلاب در مرکز مرتبط باشد تا در جریان آن آشوبهای ضد سیستمی از نقاط اوج جهانی و واقعی برخوردار شود. اگر شهروندان مرکز به رویارویی با ساختارهای سیاسی مرکز برخیزند، فرصتهای سیاسی انقلابیون پیرامون نیز افزایش می‌یابد. کانون توجه رژیم‌های مرکز از هم‌واردطلبی‌های پیرامون به سمت معارضة جوی‌های داخلی معطوف می‌شود. رژیم‌های وابسته پیرامونی نیز متقابلاً تضعیف می‌شوند. از نظر شهروندان پیرامونی، توانایی قیام در برابر نخیکنان سیاسی و سودمندی مورد انتظار از آن افزایش می‌یابد. ناآرامی‌های انقلابی در سطح کشورهای مرکز اثر مستقیمی بر انقلابیون پیرامون می‌گذارد. نوآوری در عرصه سیاست به راحتی از شهروندان مرکز به شهروندان پیرامون منتقل می‌شود. به تجربه دریافته‌ایم که چرخه یا دور اعتراض از مراکز اقتصادی به کشورهای پیرامونی گسترش می‌یابد («روربتسون» ۱۹۶۹).

بنابراین، روندهای سکولار و بحران‌های ادواری نظام جهانی قاعداً باید تأثیر معنی‌داری بر انقلابات پیرامونی بگذارد. روند انقلاب، آنگاه که مرزهای جغرافیایی را در می‌نوردد و با روندهای سکولار دیگری همچون انباشت سرمایه در مرکز همراه می‌شود، بدیهی می‌نماید. انقلاب پیرامونی همچنین با ریت‌های نظام جهانی تغییر می‌کند بطوری که در طول مراحل از چرخه رهبری جهانی یعنی مراحل مشروعیت‌زدایی و عدم تمرکز و نیز در طول رونق اقتصادی (امواج K) و همچنین در طول دوره‌های ناآرامی در کشورهای مرکز، تب انقلابات پیرامونی نیز بالا می‌گیرد.

این مفروضات و قضایا بطور قابل ملاحظه‌ای با فرضیات مارکسیسم کلاسیک و نیز نظریه مدرنیزاسیون سنتی مغایرت دارد. فرضیه امواج K آشکارا تز «بینواسازی» مارکسیستی را نقض می‌کند، چرا که این فرضیه برآنست که بهبود فراگیر شرایط اقتصادی موجب تشویق انقلاب‌گرایی می‌شود و نه بحران‌های اقتصادی. بعلاوه مارکسیست‌ها به انقلابات چون پدیده‌هایی خاص یک کشور و با ویژگی‌ها و علل خاص ملی می‌نگرند، نه مانند حوادثی که در سطح فرآیندهای جهانی‌تر شکل گرفته و ساخت یافته است.

انقلاب پیرامونی با امواج بلند «کندراتیف» در اقتصاد جهانی نیز در نوسان است. («هابزباوم» ۱۹۶۳، ۱۹۷۰، «کندراتیف» ۱۹۷۳ و ۱۹۸۴). مطالعات چندی حاکی از وجود یک چرخه ۵۰ ساله چند متغیری در مرکز است که در پیرامون نیز انعکاس می‌یابد («کوالفسکی» ۱۹۸۶). ساختار آزاد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری در نظام جهانی موجب پدید آمدن دوره‌های رکود و کساد پس از گذران یک دوره رشد و ازدیاد تولید می‌شود. در زمان رکود، کالا زیاد و قیمت‌ها پایین است. بیکاری افزایش می‌یابد و سرمایه‌گذاران نگران به خطر افتادن سرمایه‌های خود می‌شوند. در زمان رونق، سرمایه‌هایی که در طول دوران رکود انباشته شده بود آزاد می‌شود. تکنولوژیهای جدید به کار گرفته می‌شود تا «الگوی تکنولوژیکی جدیدی» پدید آید («برز» ۱۹۸۵). کالاهای سرمایه‌ای تجدید و تعویض می‌شود بطوری که موجب افزایش تقاضا برای مواد خام و نیروی انسانی می‌گردد.

از طریق مکانیسم تجارت بین‌الملل، امواج K در مرکز به پیرامون نیز منتقل می‌شود. در طول دوره رکود، حجم سفارش‌های اقتصادی از مرکز کاهش می‌یابد و این امر موجب کاهش صادرات و افزایش سطح بدهی خارجی در پیرامون می‌گردد. در دوره رونق، صنایع جدید مرکز، محتاج کالاهای جدید پیرامون می‌شود که این امر به نوبه خود به شکل‌گیری صنایع و گروه‌های کاری جدید کمک می‌کند. افزایش قیمت‌ها، افزایش اشتغال و بالا رفتن دستمزدها در مرکز، موجب افزایش تقاضا برای کالاهای ساخته شده در اقتصاد پیرامون می‌شود. صادرات پیرامون نیز همراه با امواج K در مرکز نوسان پیدا می‌کند («کوالفسکی» ۱۹۸۹). این ریت‌های اقتصادی، تغییراتی سیاسی نیز در کنار خود دارد. در طول دوران رکود، نخیکنان حاکم در برابر شهروندان حالت تهجمی به خود می‌گیرند. به دلیل بالا بودن نرخ بیکاری، شهروندان برای یافتن کار با هم‌دیدگر به رقابت می‌پردازند. آنان در این مرحله فاقد همبستگی سازمانی‌اند، اما به خاطر کاهش دستمزدها و چشم‌انداز تیره و تار اقتصادی روحیه خود را از دست داده و دلسرد می‌شوند («هیبز» ۱۹۷۸).

برعکس، در دوره رونق اقتصادی، همبستگی کاری تقویت می‌شود («کرونین» ۱۹۷۹ و «هاسکینز» ۱۹۶۳). روحیه جمع‌گرایی جایگزین خودخواهی و فردگرایی اقتصادی می‌شود. خوش بینی در مورد امکان بهبود اوضاع سیاسی - اجتماعی افزایش می‌یابد («هامیل» ۱۹۷۹). رونق و رفاه، جنب‌وجوش و هیجان جمعی و نیز ایمان به ترقی سیاسی اجتماعی پدید می‌آورد («گلیسمان»، «رودمر»، «ولتر» ۱۹۸۳، «وان‌رون» ۱۹۸۳).

صحبت از دل نگرانی‌های صرف اقتصادی نیز جای خود را به بحث از دل مشغولی‌های اجتماعی و سیاسی می‌دهد. رونق اقتصادی در واقع به معنی افزایش توقعات سیاسی اجتماعی شهروندان است («لانگ‌ریش» ۱۹۸۲).

توجه و تمرکز محافظه‌کارانه بر رشد اقتصادی در دوره رکود به تدریج جای خود را به تأکید اصلاح‌گرایانه روی عدالت و مساوات اجتماعی در دوره رونق می‌دهد («فورستر»، «گراهام»، «سنج»، «استرمان» ۱۹۸۳). رشد و تکوین صنایع جدید موجب ایجاد گروه‌های کاری جدید در قالب اشکال سازمانی نوین و خواسته‌های جدید می‌گردد. نهادهای کهن نمی‌توانند بخوبی از عهده تأمین منافع آنها برآیند («ویلسون» ۱۹۷۳). افزایش اشتغال و دستمزدها باعث می‌شود شهروندان در مقابل نخیکنان احساس قدرت کنند. همراه با افزایش منابع اقتصادی و دسترسی به اهرم‌های بازار، میل، فرصت و امکان دستیابی به قدرت سیاسی نیز فراهم می‌آید. نوآوری‌های سازمانی و تاکتیکی بویژه از ناحیه کارگران جوانتر و کارگران آینده افزایش می‌یابد. این کارگران در مقایسه با کارگران مسن‌تر کمتر تحت تأثیر دلسردی‌های به یادگار مانده از دوران رکود قبلی هستند و جامعه‌پذیری‌شان در نهادهای کاری سابق کمتر از کارگران مسن‌تر می‌باشد («کرونین» ۱۹۸۰).

اگر اعتراضات منفعلانه و واکنشی را ویژگی دوره رکود بدانیم، اعتراضات فعالانه، مشخصه دوره رونق است («اتز» ۱۹۷۳، «جی اسنیدر» ۱۹۸۴). درحالی که شهروندان در دوره رکود میل دارند همچنان در درون

در چنین لحظاتی از خشونت نظامی بیشتری استفاده می‌کنند («هولمز» ۱۹۸۵). بالا گرفتن امواج K، رژیمها را در سد کردن راه رشد انقلابی در پیرامون توانا تر و راغب تر می‌سازد.

بنابراین انقلابیون برای رسیدن به اهدافشان باید منتظر زمان مساعدتری باشند و آن مرحله تمرکززدایی از رهبری جهانی است. در این گونه مواقع، شاهد افزایش تضاد بین خود کشورهای مرکز - البته بدون نظامیگری کامل مرحله جنگ جهانی - هستیم. رهبری مرکز، خود در اغتشاش و بی نظمی به سر می‌برد و کشورهای غیر مسلط مرکز نیز که فاقد یک رهبر مسلط جهانی اند خود را در حمایت از تلاشهای انقلابی بر ضد رژیم‌های پیرامونی وابسته به رقبای مرکزشان توانا تر و راغب تر می‌بینند. چنین حمایت‌هایی در موفقیت جنبش‌های انقلابی در پیرامون از اهمیت بسزایی برخوردار است. این ملاحظات بیانگر آن است که وارد کردن متغیرهای مداخله‌گر بویژه نظامی‌گری و حمایت خارجی به منظور درک جامع‌تر ساخت‌پذیری تاریخی انقلابات پیرامونی از ضرورت خاصی برخوردار است.

نتایج حاصل از مطالعه، پرسش‌هایی را راجع به اثر انقلابات پیرامونی بر ثبات ساختار نظام جهانی برمی‌انگیزد («روزنو» ۱۹۶۴): از جمله اینکه این انقلابات چگونه بر ساخت روابط مرکز - پیرامون اثر می‌گذارد. روند صعودی فعالیت انقلابی، نشان دهنده حذف تدریجی «اساس» این روابط است. به زعم طرفداران نظریه سیستم جهانی، این روند صعودی منعکس کننده رهایی کشورهای پیرامونی از فرآیندهای سیاسی - اقتصادی وارداتی از مرکز است (فرآیندهایی همچون رهیافت توسعه صادرات، سرمایه‌گذاری خارجی و انتخابات). این رهایی به معنی محو نهایی و ساخت‌زدایی از روابط حاکم و محکوم بین کشورهای مرکز و پیرامون است. به گفته («والرشتاین» ۱۹۷۸)، «روندهای سیستمیک را می‌توان برحسب درصدها به خوبی تعریف کرد: هر چیزی را که شما برحسب درصد تعریف کنید خط مماس ازلی دارد. وقتی روندهای مذکور به سطح خاصی می‌رسد، نظام را ناکار کرد می‌سازد، چرا که در آن نقطه خاص، ادامه انباشت سرمایه غیر ممکن می‌شود.» انقلابات پیرامونی، کنترل پیرامون توسط نخبگان مرکز را با مشکل مواجه می‌سازد و همزمان با آن، شهروندان را با وعده مزایای اقتصادی به همکاری دعوت می‌کند تا از وقوع انقلاب مشابه در کشور خود جلوگیری نماید («والرشتاین» ۱۹۷۴). به تدریج که فعالیت انقلابی‌ها می‌گیرد، آیا مرکز می‌تواند جنبش‌های ضد سیستمی را محدود نگه دارد؟ آیا دامنه انقلابات پیرامونی از حد تحمل نظام جهانی فراتر می‌رود؟

با این همه، موفقیت‌ها نادر است و نشانی از روندهای بزرگ مطابق با فعالیت انقلابی به چشم نمی‌خورد. انقلاب‌گرایی در ساختار روابط مرکز - پیرامون، تحول معنی‌داری ایجاد نکرده است. اگر به قدرت کشور مرکز در جلب همکاری و ادغام مجدد رژیم‌های جدید انقلابی در تقسیم کار نظام جهانی توجه کنیم درمی‌یابیم که موفقیت‌های انقلابی پیرامون پیامدهای ساختاری چشمگیری در پی نداشته است. همانگونه که نظریه پردازان نظام جهانی اذعان می‌کنند، ساختار مرکز - پیرامون همچنان دست نخورده باقی مانده است و روند انباشت سرمایه مرکز، کمتر تحت تأثیر انقلابات پیرامونی قرار گرفته است.

بعلاوه، نظریه سیستم جهانی برای روابط کشورهای مرکز با مرکز نیز دارای پیامدهای تأمل برانگیزی است. در اینجا این سوال مطرح است که آیا افزایش موفقیت‌های انقلابی در طول مرحله تمرکززدایی باعث تحلیل رفتن تدریجی قدرت رهبر جهانی می‌شود و به جنگ جهانی نهایی منجر می‌شود یا نه؟ تحول رژیم انقلابی از راه ایجاد تضادهای بین‌المللی شدیدتر باعث وارد آمدن شوک (ضربه) به نظام جهانی می‌شود («مانوز» ۱۹۸۹). بعلاوه، روند بزرگ فعالیت انقلابی به معنای افزایش تعداد نقاط اشتعال در ستیزه‌جویی‌های مرکز - مرکز می‌باشد. از آنجا که تضعیف رهبری جهانی، هم‌آورد طلبان سایر کشورهای مرکز را ترغیب می‌کند که پایگاه پیرامونی او را از بین ببرند، امکان بالقوه وقوع جنگ‌های جهانی سوم در میان قدرتهای مرکز افزایش پیدا می‌کند. نتیجتاً توانایی رهبر جهانی در تضمین نظم جهانی بطور فزاینده‌ای نقصان می‌پذیرد.

مارکسیسم اولیه عمدتاً معطوف به «مرکز» بود. هر چند لنین نسبت به قدرت ناسیونالیسم ضد مرکز در انقلابات پیرامونی اذعان داشت اما توجه چندانی به تأثیر سیستمی ساختارهای مرکز در سطح بین‌المللی و نیز امکان حرکت امواج از راه تحولات ساختاری جهانی مبذول نکرد.

نظریه مدرنیزاسیون (نوسازی) هم تأکید می‌کند که کشورهای پیرامونی بعنوان موجودیتهای نسبتاً مستقل، بالاخره وارد مرحله خیزش اقتصادی شده و به آن مرحله‌ای از توسعه یافتگی می‌رسند که همتایان پیشرفته‌شان قبلاً رسیده بودند و در آن هنگام است که انقلاب‌گرایی سستی می‌گیرد. بعلاوه، از دیدگاه این نظریه، انقلابات، حوادثی سیستماتیک و محدود به پیرامون نیست بلکه پاسخ‌های خاص هر کشور به مشکلات داخلی و درون‌زای خود است، بنابراین انقلابات مستقل از حوادث دیگر دنیا اتفاق می‌افتد. از دید این نظریه، کشورهای مرکز نه تنها شرایط تشدید انقلابات را ایجاد نمی‌کنند بلکه از راه اعطای استقلال، انتقال تکنولوژی، سرمایه‌گذاری خارجی و نهادهای سیاسی به صلح و آرامش اجتماعی کمک می‌کنند.

مطالعه حاضر:

در اینجا منظور از انقلاب، تلاش سازمان یافته و آشکار مردم عادی بویژه گروه‌های مسلح از شهروندان جهت سرنگونی یک رژیم و بدست گرفتن قدرت دولتی است («رومل» ۱۹۷۱، «تانتز» ۱۹۶۵). داده‌های مربوط به فعالیت و موفقیت انقلابی در ۳۴ کشور پیرامونی از سال ۱۸۲۱ تا ۱۹۸۵ از دو منبع «لندن تایمز» و «نیویورک تایمز» جمع‌آوری شده است. مقطع زمانی مذکور به دلیل دسترسی به داده‌ها و نیز عمر خود نظریه نظام جهانی انتخاب شده است چرا که به گفته «والرشتاین» از قرن نوزدهم به بعد کانون جنبش‌های ضد سیستمی از مرکز به پیرامون منتقل شده است. نتایج به دست آمده از این مطالعه، مفروضات نظریه سیستم جهانی راجع به الگوپذیری ساختی - تاریخی انقلاب را در انقلابات پیرامونی تأیید می‌کند. از لحاظ تاریخی، از سال ۱۸۲۱ به بعد نظام جهانی شاهد رشد فزاینده فعالیت انقلابی در کشورهای پیرامون بوده است. دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ نسبتاً آرام بود ولی فعالیت انقلابی از دهه ۱۸۴۰ تا ۱۸۶۰ بالا گرفت. با این وجود هنوز هیچ خبری از موفقیت انقلابی نبود. در دهه ۱۸۷۰ شاهد رشد کمی در فعالیتها و موفقیت‌های انقلابی بودیم.

از ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۰ یک دوره تقارن زمانی در امواج فعالیت و موفقیت انقلابی پدید آمد. در این دوره سه دهه‌ای رژیم‌های پیرامونی نه تنها در محاصره انقلابات بلکه در معرض سرنگونی بودند. اما در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ هر دو موج فعالیت و موفقیت انقلابی بار دیگر فروکش کرد. از دهه ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ موج فعالیت‌های انقلابی مجدداً بالا گرفت و به دنبال آن، این رشد تا زمان حاضر، راکد مانده است. در همین دوره، موفقیت انقلابی نیز همچنان سیر نزولی طی کرده است.

نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که نوسانات کندراتیف با فعالیت انقلابی رابطه دارد. تحول در رهبری جهانی نیز با موفقیت انقلابی مرتبط است. به عبارت دیگر، شاهد وجود امواج فعالیت کندراتیف در کنار امواج موفقیت هم‌مونی (قدرت برتر) هستیم. همانگونه که «والرشتاین» یادآور می‌شود، «بحران‌های ادواری» در ساختار نظام جهانی همچنان باعث وارد آمدن فشار بر روندهای سکولار می‌شود، چرا که این بحرانها تنها از طریق انباشت بیشتر سرمایه در سطح وسیعتر خاتمه می‌یابد. بنابراین، دو بحران نظام جهانی تنها با افزایش انباشت جهانی سرمایه توسط مرکز از بین می‌رود که این امر خود روند صعودی فعالیت انقلابی در پیرامون را تحریک می‌کند. شاید عده‌ای خیال کنند که مناسب‌ترین زمان برای بسیج انقلابی، آینده است بویژه در جریان بالا گرفتن امواج کندراتیف و افزایش ناآرامی در کشورهای مرکز؛ اما واقعیت آنست که تلاش در جهت تخریب انقلابی نظام جهانی در چنین دوره‌هایی معمولاً موفق نیست. به جرأت می‌توان گفت در دوران رونق K هم رژیم‌های مرکز و هم پیرامون برای مقابله با انقلابات از قدرت بیشتری برخوردارند. رژیم‌های مرکز